

پیاده‌سازی جلسه‌ی ۷۵ تفسیر سوره‌ی مبارکه‌ی بقره

حجت‌الاسلام والمسلمین قاسمیان - ۵ شنبه ۱۶ اردیبهشت ۹۷

خلاصه

جلسه‌ی هفتاد و پنجم تفسیر سوره‌ی مبارکه‌ی بقره با مروری کلی بر فضای آیات آغاز شد. در این سوره، این بخش از داستان آدم علیه‌السلام آمده که ایشان دو هبوط داشته: یکی به سمت دنیا و یکی هبوط از مقام به دلیل نوع توجهی که به دنیا کرد. قرآن این داستان را دستمایه قرار می‌دهد که ماجرای بنی‌اسرائیل را بگوید. حالا چرا داستان بنی‌اسرائیل را بگوید؟ برای این که داستان ما مسلمانان را می‌خواهد بگوید و خطراتی که ما به عنوان قوم برگزیده با آن مواجهیم. بعد شروع می‌کند، خطاب به بنی‌اسرائیل نعمت‌هایی را می‌گوید و این که شما چطور با این نعمت‌ها برخورد کردید. داستان **عجل** را بپا کردید؛ ماهیت عجل این بود که شما با ادبیات دینی آمدید در مقابل دین صفا آری کردید. بعد می‌گوید چون مأموریت‌تان خیلی درشت بود، ما یک جوری از خطاهای شما در می‌گذشتیم. منتها این خطاها گاهی نتایج تکوینی دارد که باید پیامدهای تکوینی (یا همان کفاره) آن را قبول کنید؛ یعنی گاهی به یک فتنه‌ای شما را می‌اندازم تا از خطای شما بگذرم. سپس، این ماجرای بنی‌اسرائیل را یادآور می‌شود که پس از سرنگونی فرعونیان، موسی علیه‌السلام به قومش می‌گوید بزیند این حکومت را بگیرید. ولی بهانه آوردند و بالاخره نرفتند و گرفتار یک سرگشتگی چهل ساله شدند. اشاره شد که اگر بنی‌اسرائیل براساس آن وعده‌ها، به دستور موسی علیه‌السلام عمل کرده و حمله می‌کردند، کار تمام بود و می‌رفتند حکومت را می‌گرفتند؛ ولی نکردند و به همین دلیل رفته‌اند در یک پروسه‌ی دیگر! در این پروسه نیز طبیعتاً موسی علیه‌السلام باید دوباره این‌ها را بالا بیاورد، ولی نکته‌اش اینجاست که این پروسه خیلی پیچیده‌تر است؛ در این تیه چهل ساله، موسی علیه‌السلام دارد با بنی‌اسرائیل کارهای تشکیلاتی خیلی پیچیده و جدی می‌کند. حضرت باید جامعه‌سازی و تمدن‌سازی بکند، تشکیلات درست بکند و این‌ها را منسجم بکند. حالا باید کارهای پیچیده‌ی جامعه‌سازی انجام بدهند.

ما هم گرفتار همین داستان هستیم. این داستان، معادل داستان حضرت آدم علیه‌السلام است که حالا که زشتی آن معلوم شد و از مقام پایین آمد، دیگر باید با برگ بهشت خودش را بیوشاند. یک موقعی اصلاً این حرف‌ها نبود؛ اصلاً این شرمگاه‌ها مشخص نبود. حالا که پایین آمده باید خودش را با همین سیستم بکشد و بالا ببرد. وقتی می‌خواهیم زمینی زندگی بکنیم دیگر مجموعه‌ای از آیین‌نامه‌های مثلاً حقوق و دستمزد و ... باید باشد. در صورتی که قرآن حجم قوانینش بسیار پایین و تعهدات متقابل در آن، بالاست! قرآن به شدت قوانینش را کم می‌کند و یک ستاد کوچک ترتیب می‌دهد با قوانین کم؛ (البته قوانینش را هم سفت نگه می‌دارد).

در ادامه، در رابطه با این موضوع که **ولایت** اصل است یا **آرمان**، توضیح داده شد که قوم برگزیده، طرح و نقشه و آرمان می‌خواهد و لذا برای پیاده کردن این طرح، پدیده‌ی «ولایت» مطرح می‌شود. قالب اصلی قرآن قالب ولایت‌بسنده نیست، بلکه اصل، آن «آرمان» است. یک آرمان مهم و یک نقشه‌ی خیلی بزرگ، یک «ولی» نقشه‌خوان هم می‌خواهد. این راه،

ولایت می‌خواهد و یک نفر هم لازم دارد؛ همه نمی‌توانند حرف بزنند چراکه در آن صورت همه‌ی حرف‌ها را نمی‌شود اجرا کرد. بالاخره این داستان یک خلبان می‌خواهد؛ اما این هم نیست که ما بگوییم قرار بود برسیم به ولایت؛ گویا که اصلاً آرمانی در کار نبوده است!

با این توضیحات، مابقی جلسه به تفسیر ادامه‌ی آیات سوره‌ی مبارکه‌ی بقره گذشت. در آیه ۱۰۲ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره گفته شد در مقابل جریان کتاب و آرمان و اهداف، قرآن یک بحثی را به نام «سحر» مطرح کرد. سحر، تصرف در قوه خیال است. در ادامه اشاره شد که اساساً علم، توانایی قبول یا رد سحر و حرز را ندارد؛ در واقع امور غیبیه خارج از فهم علم هستند. بحث برخورد قرآن با شبهات علمی به اینصورت مطرح شد که قرآن اعتقاداتی را به صورت علمی دارد بیان می‌کند از طرف دشمنان! جریانی که می‌خواهد مخالفت بکند، نمی‌تواند که صریح وسط بیاید و مخالفت کند و بگوید: «من مخالفم! من اصلاً ایمان نمی‌آورم!» باید چهار تا بحث معرفتی بسازد که پایه‌ی این گرایش باشد. فرعون‌های جریان کفر، در بستر بحث علمی، ملاء دارند و این‌ها گروه‌هایی هستند که نشست‌اند و دارند توجیه می‌کنند. فرعون به آن‌ها دستور می‌دهد که این را برای من تئوریزه کن و بیاور بیرون! بعد این موضوع می‌افتد دست نظام‌های جهانی و پولی و مالی، و بعد تئوری‌های آن در می‌آید و بعد هم در دانشگاه اقتصاد ما تدریس می‌شود و بعد هم می‌شود علم! این علم‌مالی شده‌ی کاری است که قرار است انجام بشود. جریان علم، مدیریت‌شده می‌آید. ملاء، چهره‌ها و فرعون‌ها یکی از کارهایشان این است که تئوری‌سازی بکنند. همه‌ی این حرف‌های علمی را می‌توان جواب علمی داد و قرآن هم گاهی جواب علمی می‌دهد، ولی ماجرای این‌ها واقعاً ماجرای علم نیست. برای همین قرآن نوعاً در موضع، جواب نمی‌دهد و در جاهای دیگری جواب می‌دهد. چون این‌جا موضع علم‌پردازی نیست که قرآن بخواهد در آن موضع، بحث علمی بکند. در واقع جریان انحرافی یک حرفی را عقب نگه می‌دارد و یک حرفی را جلو می‌آورد. اگر چه قرآن ممکن است جواب‌های سرپایی برای این حرف‌های جلویی بدهد، ولی در اصل به آن عقب‌ها می‌زند. برخوردهای قرآن با آن حرفی که عقب نگه داشته شده است، کاملاً چکشی است و اصلاً علمی نیست! گویا جریان کفر یک حرف علمی می‌زند و برخوردهای قرآن تودهنی است! (البته در جاهایی دیگر، قرآن این بحث علمی را جواب می‌دهد.)

سپس در ذیل این فقره: «فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ» از آیه ۱۰۲، بیان شد که آن چیزی که قرآن برای اولین بار براساس پیوند می‌پسندد، سلول‌های خانواده است؛ چون قرآن براساس پیوند سلول‌ها حرکت می‌کند و نقشه‌ها را براساس پیوند می‌خواهد جلو ببرد. هر موقع خانواده‌ای به اختلافات خانوادگی جدی می‌رسد، بد نیست آدم صدقه بدهد، قربانی بکند، ... در صورت اختلافات جدی، شخص بداند شیطان دارد به صورت جدی ورود پیدا می‌کند برای این‌که خود شخص و خانواده‌اش را به هم بریزد و در نهایت هم، جامعه‌ای را به هم بزند تا صف‌آرایی خاصی بتواند در مقابل راه پیغمبر انجام بدهد. اختلاف، طلاق، جدایی و تفرقه در اولین سلول اجتماعی ما که سرطانی می‌شود (نه در دعواهای عادی زن و شوهری) این‌ها در پازل اصلی سحر ساحران و شیطنت بنی‌اسرائیل و جریان‌سازی در مقابل خدا قرار می‌گیرد. لذا این بنی‌اسرائیل در میان همه‌ی آموزه‌ها به همین گیر دادند! منطق تفریق دقیقاً در مقابل منطق توحید است. قرآن به اندک بهانه‌ای می‌خواهد آدم‌ها را به هم بچسباند؛ تحت عنوان اخوت، عشیره، زن و شوهر، ... قوه‌ی خیال کاری می‌کند که خیلی راحت می‌تواند بین زن و مرد تفرقه بیندازد. طرف می‌تواند برود بین زن و شوهر تفرقه بیندازد با تأثیری که در قوه‌ی خیال آن‌ها می‌گذارد. اما در نهایت باید توجه داشت که وَمَا هُمْ بِضَارِينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا يَأْذِنُ اللَّهُ؛ این «إِلَّا يَأْذِنُ

الله»ها و «ألا ما شاء الله»ها در قرآن می‌خواهد بگوید این‌ها واقعاً اثر دارند ولی در چنبر اذن الهی هستند. شما با خدا باش! خدا این‌ها را حل می‌کند.

موضوعات اصلی: قوم برگزیده، ولایت، آرمان، سحر، قوه‌ی خیال، سیاست تفریق
موضوعات فرعی: عجل، تطهیر و کفاره، تیه، معادلات آسمانی، معادلات زمینی، حکومت موعود، علم مالی کردن، ملاء، شبهات علمی، حرز، تفریق بین زن و شوهر

فهرست مطالب

- ۱- اجمالی از فضای بحث قوم بنی اسرائیل ۵
- ۱-۱- اتمسفر بحث ۵
- ۲-۱- ماجرای عجل ۵
- ۳-۱- پروسه تطهیر و کفاره ۵
- ۴-۱- ماجرای تیه (سرگردانی چهل ساله) ۶
- ۴-۱- پیچیده شدن کار؛ در صورت خارج شدن از معادلات آسمانی و عمل براساس معادلات زمینی ۷
- ۴-۲- اشتراک داستان آدم و بنی اسرائیل: گرفتار شدن در معادلات زمینی ۸
- ۴-۳- سادگی سیستم مدیریت اسلام با قوانین محدود و تعهداتِ بالا ۸
- ۴-۴- الهی شدن قوم برگزیده، شرط تحقق وعده‌های الهی ۹
- ۲- اصل بودن ولایت یا اصل بودن آرمان ۱۰
- ۲-۱- مقدمه ۱۰
- ۲-۱-۱- کتاب، نقشه و ولی، نقشه خوان ۱۰
- ۲-۲- ولایت‌بستگی یا آرمان‌مداری؟ هیچکدام! ۱۱
- ۳- تفسیر آیه‌ی ۱۰۲ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره ۱۲
- ۳-۱- کار سحر؛ تصرف در قوه‌ی خیال ۱۲
- ۳-۲- عدم توان علم، در ردّ مسائل غیبی ۱۳
- ۳-۲-۱- خارج بودن بعضی مسائل از حوزه شناخت علمی ۱۳
- ۳-۲-۲- برخورد قرآن در شبهات علمی ۱۴
- ۳-۲-۳- علم مالی کردن گرایشات فراعنه توسط ملأ ۱۶
- ۳-۳- سیاست تفریق در خانواده ۱۷
- ۳-۳-۱- کار جدی شیطان، برای اختلاف در خانواده (اولین سلول اجتماعی) ۱۷
- ۳-۳-۲- تفریق، در مقابل توحید ۱۸

۳-۳-۳- تفریق بین زن و شوهر با تأثیر سحر در قوه‌ی خیال ۱۸

۳-۴- تأثیر داشتن سحر و ...، اما در چنبر الهی بودن همه‌ی اینها ۱۸

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ»

۱- اجمالی از فضای بحث قوم بنی اسرائیل

۱-۱- اتمسفر بحث

[۴-] در سوره مبارکه بقره، به اینجا رسیدیم که اتمسفر بحث، «کتاب»، «آرمان» و رفتن قوم برگزیده به سوی آن آرمان و ... است. قرار بود این قوم برگزیده به نقشه اصلی ولایت الهی برسند. در همین سوره این بخش از داستان آدم را گفت که آدم دو هبوط داشته: یکی به سمت دنیا و یکی هبوط از مقام به دلیل نوع توجهی که به دنیا کرد. این را دستمایه قرار می‌دهد که داستان بنی اسرائیل را بگوید. چرا داستان بنی اسرائیل را بگوید؟ برای این که داستان ما را می‌خواهد بگوید و خطراتی که ما به عنوان قوم برگزیده با آن مواجهیم.

۲-۱- ماجرای عجل

[۵+] از آیه ۴۹ شروع می‌کند و نعمتهایی را می‌گوید و این که شما چطور با این نعمت‌ها برخورد کردید. (نمی‌خواهم دوباره همه‌ی آن مطالب را بگویم، فقط به کدهای بحث دقت کنید!) آیه ۴۹ می‌گوید: فرعونیان با شما این گونه برخورد می‌کردند ولی نابود شدند و غرق شدند. شما از این قضیه که بیرون آمدید، وارد یکسری نعمت‌های دیگر شدید. [اما] شما داستان «عجل» را بپا کردید و (ترتیب بحث به ترتیب تاریخی در سوره بقره نیامده. داستان «عجل» بعد از داستان گرفتار شدن در تیه و کوه طور است) ماهیت «عجل» این بود که شما با ادبیات دینی آمیدید در مقابل دین صف‌آرایی کردید: (۹۶ طه) ... فَفَبَضَّتْ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ... از زیر پای رسول چیزی کشیدید و در ماجرای عجل یک فنّ علی‌البدل پیاده کردید. آنقدر این نقشه‌ی «عجل» در قلب و دل این‌ها جای گرفته بود که قرآن می‌گوید: وقتی به این‌ها گفتیم: (۹۳ بقره) ... خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا... گوش کنید، ... قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ... گفتند: گوش می‌کنیم ولی اطاعت نمی‌کنیم؛ چون در دل و جان‌شان آنقدر حبّ مسیر قبلی یعنی عجل - علی‌البدل آن فن حیات بخش - رسوخ کرده بود که دیگر به برنامه جدید تن نمی‌دادند.

۳-۱- پروسه تطهیر و کفاره

[۷+] در تمام این فقرات می‌خواهد بگوید که شما خطاهایی کردید که ما شما را بخشیدیم؛ چون که مأموریت‌تان خیلی درشت بود، ما یک جوری از خطاهای شما در می‌گذشتیم. منتها این خطاها گاهی نتایج تکوینی دارد که باید پیامدهای تکوینی آن را قبول کنید. من هم اگر بخواهم از شما بگذرم، از این طریق می‌گذرم؛ یعنی گاهی به یک فتنه‌ای شما را می‌اندازم تا از خطای شما بگذرم. کما این که در یک بسته‌ی معنایی بزرگ‌تر این جوری است که خدا چون می‌خواهد

شما را ببخشد، یک مریضی‌ای برای شما پیش می‌آورد و این مریضی پروسه‌ی تطهیر الهی است. حالا این مسئله اجتماعی‌ای که شما درست کردید، تطهیر آن به این است که به جان همدیگر بیفتید و بزیند همدیگر را بکشید؛ یعنی جامعه از هم پاشیده و مریض بشود تا شما در این فرایند تطهیر شوید؛^۱

[۱۰-] اول دارد: (۵۱ بقره) وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ؛ و بعد می‌فرماید: (۵۲ بقره) ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ... ما از شما گذشتیم. حالا چه جوری می‌گذریم؟! این جوری که به جان همدیگر بیفتید! ...لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛ تا شکرگذار باشید و بیفتید در برنامه [ای خدا]. بعد هم می‌فرماید: (۵۴ بقره) وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنِّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ... شما باید توبه کنید، چطور؟ ... فَاذْكُرُوا أَنْفُسَكُمْ... به این نحو که باید به جان همدیگر بیفتید و همدیگر را بکشید و با هم پیکار بکنید تا «عَفَوْنَا عَنْكُمْ» اتفاق بیفتد؛ این مسیر «عَفَوْنَا عَنْكُمْ» است. ... فَتَابَ عَلَيْنَا... خدا می‌بخشد.

در آیه بعد دارد: (۵۵ بقره) وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً... ما باید خدا را با چشم ببینیم! این به این معنا نیست که این‌ها واقعاً خدای دیدنی می‌پرستیدند، بلکه این‌ها پایه‌های معرفتی‌ای بوده که می‌ساختند برای این‌که نکات گرایشی خودشان را روی این پایه‌ها سوار بکنند. (این بحث را در جای دیگری خواهم گفت.) [بعد دارد: ...فَأَخَذْتِكُمُ الصَّاعِقَةَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ؛ این‌ها را صاعقه زد.] (۵۶ بقره) ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛ بعد از زدن صاعقه شما را زنده کرد شاید شکرگزار باشید؛ یعنی مرتب خدا می‌خواهد از خطاهای این‌ها بگذرد.

۱-۴- ماجرای تیه (سرگردانی چهل ساله)

[۱۲-] بعد ماجرای «مَنْ وَ سَلَوَى» را می‌گوید که در بیابان به شما [بنی‌اسرائیل]، «مَنْ وَ سَلَوَى» دادیم.^۲ [و بعد ماجرای تیه چهل ساله را اینطور بیان می‌فرماید که] بنی‌اسرائیل پس از این‌که از رود نیل درآمدند و فرعونیان سرنگون شدند، موسی علیه‌السلام به این‌ها می‌گوید: (مانده ۲۱) يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ؛ بزیند این حکومت را بگیرید. ولی بنی‌اسرائیل بهانه آوردند که در این جا یک قوم جباری هستند که اگر این‌ها خارج بشوند ما داخل می‌شویم!^۳ خدا گفت که اصلاً چنین چیزی معنا ندارد! و بالاخره نرفتند و گرفتار جریان تیه ۴۰ ساله شدند؛ یعنی یک سرگشتگی چهل ساله.

۱. [۹-] مثل سال ۸۸ که خود این فتنه برای ما تطهیری بود. جوامعی که یک اشتباهی می‌کنند و مسیرهای دیگری را می‌روند، فتنه ایجاد شدن در آن جامعه، مسیر (۷۴ بقره) ... فَاذْكُرُوا أَنْفُسَكُمْ... است که باید اتفاق بیفتد تا جامعه تطهیر شود و خدا از سر تقصیرات آن جامعه بگذرد بابت کارهایی که از قبل انجام داده است.

۲. (۵۷ بقره) وَظَلَلْنَا عَلَيْكُمُ الْعَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ كُلًّا مِّنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ؛ و ابر را سایبان شما کردیم و ترنجبین و مرغ بریان برای شما فرستادیم و گفتیم از چیزهای پاکیزه که روزیتان کرده‌ایم بخورید، و این نیاکان شما بما ستم نکردند بلکه بخودشان ستم می‌کردند.

۳. قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَدْخُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ؛

۴. (۲۶ مانده) قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ؛ خدای تعالی فرمود: به جرم این نافرمانیشان دست یافتن به آن سرزمین تا چهل سال بر آنان تحریم شد در نتیجه چهل سال در بیابان سرگردان باشند و تو برای این قوم عصیانگر هیچ اندوه مخور.

[۱۳-] نکته‌ای قابل دقت است و آن این‌که در این تیه ۴۰ ساله موسی علیه‌السلام دارد با بنی اسرائیل کارهای تشکیلاتی خیلی پیچیده و جدی می‌کند. این دوره، دوره‌ای است که باید داخل فنون تشکیلاتی بشوند و حضرت موسی علیه‌السلام باید جامعه‌سازی و تمدن‌سازی بکند، تشکیلات درست بکند، این‌ها را منسجم بکند.

۱-۴-۱- پیچیده شدن کار؛ در صورت خارج شدن از معادلات آسمانی و عمل براساس معادلات زمینی

[۱۴-] حالا شما فرض کنید سناریو این نبود! و این‌ها از همان اول با دستور حضرت موسی علیه‌السلام می‌رفتند طبق این آیه عمل می‌کردند (۲۳ مائده) **قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**^۵ که می‌گوید: اگر ایمان داشتید حمله می‌کردید و حکومت را می‌گرفتید.

اگر این‌ها [دستور الهی را اطاعت کرده و] می‌رفتند، طبق وعده، حکومت را هم می‌گرفتند و جامعه‌داری و تشکیلات‌داری هم می‌کردند؛ ولی نکردند و [به همین دلیل] رفته‌اند در یک پروسه‌ی دیگر! در این پروسه [نیز] طبیعتاً موسی علیه‌السلام باید دوباره این‌ها را بالا بیاورد، ولی [نکته‌اش اینجاست که] این پروسه خیلی پیچیده‌تر است.

[۱۵-] دقت بکنید که اصل حرف این است که یا شما زندگی‌های آسمانی و جامعه‌داری آسمانی می‌کنید و وعده‌های **مَنْ سَأَلُوا** دارید و از آسمان کمک می‌شوید، [در این صورت همانطور که] تمام ماهیت آیات و روایات ما دارد، اگر این گونه [با معادلات آسمانی] کار کنید (۶۶ مائده) **...لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ...** از بالا و پایین کمک‌های خدا می‌آید؛ (۹۶ اعراف) **وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ...** اگر اهل قری ایمان بیاورند، **مِنْ** خدا از زمین و آسمان برکت می‌ریزم. پس یا این کار را می‌کنید و خیلی ساده‌تر وارد حکومت و تشکیلات حکومت‌گردانی می‌شوید، یا قبول نمی‌کنید و می‌گویید (۶۱ بقره) **...لَنْ نُنْصِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ...** ما اصلاً **مَنْ** و **سَأَلُوا** نمی‌خواهیم. [در اینصورت] باید برگردید به جامعه زمینی (۶۱ بقره) **...مَنْ بَقَلِيهَا وَفَقَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِيهَا وَبَصَلِيهَا...** زمینی زندگی کنید و معادلات زمینی را حل کنید! و بسیار هم پیچیده باید کار بکنید! اصلاً کارها، پیچیده می‌شود. فتنه‌ها زیاد می‌شود. موانع زیاد می‌شود. مثل این‌که شما خلبان هستی، یا بالا حرکت می‌کنی و مانعی نیست جز چند تا چاله هوایی، یا براساس (۶۱ بقره) **...اهْبِطُوا مِصْرًا...** اگر این‌ها را می‌خواهی، **خُب** باید بیایی پایین، و وقتی آمدی پایین می‌رسی به شرایط بسیار پیچیده! و باید بنشیننی و پیچیدگی‌هایش را حل کنی.

[۲۱-] موسی علیه‌السلام داشت حمله می‌کرد. اگر بنی اسرائیل براساس آن وعده‌ها حمله می‌کردند، جامعه‌سازی انجام می‌شد، حرف پیچیده‌ای هم نبود. تولید حرف پیچیده هم نبود و می‌رفتند حکومت را می‌گرفتند و تمام! ولی نکردند و حالا دیگر در جریان «تیه» افتادند. حالا باید کارهای پیچیده‌ی جامعه‌سازی انجام بدهند. موسی علیه‌السلام باید کارهای سنگین حزب‌سازی انجام بدهد. حزب‌سازی و تشکیلات‌سازی موسی علیه‌السلام مال زمان تیه است. و گرنه در ابتدا موسی علیه‌السلام کار تشکیلاتی نکرد! ولی حالا دیگر باید بکند. حالا که گفتند از **مَنْ** و **سَأَلُوا** نمی‌خواهیم و گفته شد که **«اهْبِطُوا مِصْرًا»**؛ پس برو پایین! حالا دیگر موسی علیه‌السلام باید از این کارهای تشکیلاتی بکند. [۱۶+] اگر به فرمان حضرت موسی علیه‌السلام

۵. دو نفر از میان جمعیتی که ترس خدا در دل داشتند و خدا به آندو موهبتی کرده، روی به مردم کرده و گفتند: از مرز این سرزمین داخل شوید، و مطمئن باشید که همینکه از مرز گذشتید شما غالب خواهید شد، و اگر براستی ایمان دارید توکل و تکیه به خدا کنید.

السلام می‌جنگیدید، در همین جنگ‌ها، کارهای تشکیلاتی یاد می‌گرفتید و فتح می‌کردید و داخل آن سرزمین می‌شدید و برپایه یک معادلات دیگری وضعیت اجتماعی‌تان را حل می‌کردید. حالا که قبول نکردید، این پایین آمده‌اید!

[۲۳-] این نکته که قرآن تذکر می‌دهد، می‌گوید بروید به سمت جامعه‌سازی و تشکیلات و همه‌ی حرف‌های پیچیده، در زمان پیغمبر [فقط] با چند تا فرمول انجام می‌شده! در زمان جنگ هشت ساله خودمان کارها با چند تا فرمول داشت انجام می‌شد. اگر بشود «اهْبِطُوا مِصْرًا»، حالا موسی^{علیه‌السلام} باید یک عالمه تئوری‌پردازی بکند. باید پدر خودش را در بیاورد و از جامعه و تمدن و... بگوید و بعد همه در این پیچیدگی‌ها بیفتند در اجرایی کردن این حرف‌ها؛ چرا؟ چون مشغول «اهْبِطُوا مِصْرًا» هستیم.

۱-۴-۲- اشتراک داستان آدم و بنی‌اسرائیل: گرفتار شدن در معادلات زمینی

[۱۹-] ما گرفتار این داستان هستیم. این داستان، معادل داستان حضرت آدم است که حالا که زشتی آن معلوم شد و از مقام پایین آمد، حالا دیگر (۱۲۱ طه) ...وَطَفِقًا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ...؛ باید با برگ بهشت خودش را بپوشاند. یک موقعی اصلاً این حرف‌ها نبود؛ اصلاً این شرمگاه‌ها مشخص نبود. حالا که پایین آمده باید خودش را با همین سیستم بکشد و بالا ببرد.

[۱۹+] تمام بسته معنایی ما از آیات و روایات، این را نشان می‌دهد؛ مثلاً در بحث رزق می‌گوید: مگر شما رزق نمی‌خواهی؟! یک رزقی بریده شده برای شما «لَا يَسْأَلُونَكَ حَرْصٌ حَرِيصٍ»؛ هیچ حریصی نمی‌تواند به آن برسد. اگر توانستی از دست حضرت عزرائیل [ملک موت] فرار کنی، از دست حضرت میکائیل [ملک رزق] هم می‌توانی فرار کنی! فرار کنی رزق تو را به تو می‌دهد، ولی (۳۲ نساء) ...وَأَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ... یک رزق‌های نبریده‌ای داریم - به خاطر وعده‌های خاصی که شما یک طور خاصی عمل می‌کنید - از آن رزق‌ها بخواه! برو سراغ آن‌ها! رزق‌های بریده، بریده شده است و اگر از دست میکائیل فرار کنی یک جایی یقه‌ات را می‌گیرد و این رزق را به تو می‌دهد، برو سراغ «مِنْ فَضْلِهِ»!

۱-۴-۳- سادگی سیستم مدیریت اسلام با قوانین محدود و تعهدات بالا

[۱۷+] وقتی می‌خواهیم زمینی زندگی بکنیم دیگر مجموعه‌ای از آیین‌نامه‌های مثلاً حقوق و دستمزد و ... باید باشد. در صورتی که در قرآن حجم قوانینش بسیار پایین و تعهدات متقابل در آن، بالاست! قرآن به شدت قوانینش را کم می‌کند و یک ستاد کوچک ترتیب می‌دهد با قوانین کم؛

۱-۴-۳-۱- عمل سفت اسلام به قوانین محدود

البته قوانینش را هم سفت نگه می‌دارد؛ مثلاً اگر یک دعوا و مرافعه‌ای پیش بیاید می‌گوید: این دعوا را سمت حاکم اسلامی نبرید وگرنه دیگر بخشش بی‌بخشش! می‌گوید: در همان پایین بروید با نظام صلح و سازش مسئله را حل کنید تمام بشود، ولی اگر این دعوا را بالا آوردید، [باید پای سختی آن هم بایستید].

۶. الان ببینید که آقا چقدر باید حرف پیچیده بزند: "تئوری‌سازی شود که اول جامعه‌سازی کنیم، بعد برسیم به تمدن‌سازی و ..." این یک موسایی است که انگار می‌خواهد ملت را از (۶۱ بقره) ...اهْبِطُوا مِصْرًا... بالا بیاورد! حالا دیگر باید کار تشکیلاتی فلان جور، طبق اخلاق تشکیلاتی فلان بکند! این‌ها دیگر مال فضای زمین است.

روایت است که کسی بینه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد که اثبات کند فلانی عباى من را دزدیده و وقتی اثبات می شود، [وقتی] حضرت می خواهند دست طرف را بزنند، او می گوید: «یا رسول الله! شما می خواهی به خاطر این که این عباى مرا دزدیده دست او را بزنی؟!» حضرت می گویند: «بله!». آن شخص می گوید: «من بخشیدم» ولی حضرت می گویند: «غلط کردی! می خواستی ببخشی زودتر می بخشیدی! دعوا را تا این جا آوردی و بعد می گویی من بخشیدم؟!»

[۱۸+] پس همان پایین بروید دعواها را در تعهدات متقابل حل کنید، با پیوند اخوت و معنای صدقه و انفاق و نظام اقتصادی حل کنید.

۱-۴-۳-۲ - ساده بودن حکومت موعود

[۲۱+] قبلاً هم عرض کرده ام که اگر ما فکر کردیم که [مثلاً باید] در علم مدیریت ۶۰۰ تا از این کتابها بخوانیم و باید بنشینیم تولید علم بکنیم، و اگر آن ها ۶۰۰ کتاب نوشته اند، ما باید ۶۰۰۰ کتاب بنویسیم، این اساساً فکر اشتباهی است! شاید در جوامعی با اشل اسلامی و حضرت مهدی عجل الله این مقدار قانون وجود ندارد! ۴ تا فرمول بیشتر ندارد! کارها براساس چند تا فرمول انجام می شود. قرار است خیلی ساده تر حل بشود. و این هم چیز بدی نیست! شما اگر کاپوت ماشین را بالا بزنی، مخصوصاً ماشین های اتومات، خیلی پیچیده است. نوار عصبی به لحاظ مکانیکال و برقی درون آن به راحتی قابل فهم نیست؛ ولی کاپوت را که پایین بدهی فقط یک گاز است و یک ترمز! راه بردن این ماشین ساده است. عالم پیچیده است ولی استفاده از عالم لزوماً پیچیده نیست؛ استفاده از عالم خیلی طبیعی تر انجام می شود.

۱-۴-۴ - الهی شدن قوم برگزیده، شرط تحقق وعده های الهی

[۲۳+] کسی جلوی امیرالمؤمنین داشت با زنش دعوا می کرد، حضرت به او گفتند: «إِخْس»؛ خفه! (به معنی چخه! این را به سگ می گویند!) و طرف تبدیل به سگ شد! یک نفر [این ماجرا را] دید و گفت: "یا امیرالمؤمنین! تو که این کار را بلدی، بزن معاویه را همین جوری لت و پار کن!" حضرت گفتند: "نه! این وعده ها دیگر قرار نیست برسد. ما این وعده ها را در جامعه ی دیگری دادیم! وقتی مدل جامعه را عوض بکنید که دیگر آن وعده ها را نداریم!" به عبارتی اگر توی setting حضرت علی علیه السلام بروید، کلی از آیكون هایش ^۷disable است؛ یعنی دیگر آن حضرت علی هم آن حضرت علی نیست! که [قرآن] بگوید (۲۵ احزاب) ...وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ... اصلاً بنا نیست که دیگر [در چنین معادلاتی] باشد! این جا دیگر بحث بزن و بکش است! وگرنه اگر احزابی باشند با هم جمع شوند، [آن وقت] (۲۵ احزاب) ...وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ... می شود، خدا یک ضرب وسط صحنه می آید، امیرالمؤمنین یک ضرب وسط صحنه می آید. ابن مسعود گفت پس درواقع «وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ بَعْلَى بن ابی طالب»؛ یعنی خدا با یک علی بلند می شود و وسط صحنه می آید و کار را تمام می کند؛ اما اگر از این فضا فاصله بگیرید دیگر قرار نیست علی علیه السلام به صحنه بیاید! حالا دیگر کلی از آیكون ها disable است: «اهْبِطُوا مِصْرًا»؛ دیگر این جا بنشینید فکر بکنید که چه کار باید بکنیم و منطقه های عملیاتی را چه جوری ببندیم. دیگر بنشینیم از این کارها بکنیم. دیگر با آن سبک قدیم قرار نیست به جامعه سازی و تمدن سازی و وعده ها برسیم. از این به بعد دیگر (۱۲۱ طه) ...وَوَطْفِقًا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ... باید چند تا برگ بهشت گیر

۷. ناتوان ساختن، از کار انداختن

بیاوریم و خودمان را ببوشانیم! حالا که [چنین شد و] آمدیم زمین، راهش این است که با همین سبک و سیاق بالا بیاوریم.

[۲۶-] البته همین قوم بعد از گذراندن دوره تیه و [ایجاد] تشکیلات بالاخره وارد قریه می‌شود و حکومت را می‌سازد ولی دیگر به آن سبک نیست، حتی زندگی در تیه هم به مدل قدیم نیست؛ لذا درست است که از نظر تشکیلاتی و نظامی خودش را قوی کرده (من مخالف تجهیزات نظامی نیستم، ولی خیلی وقت‌ها می‌بینی مسیر و آرمان و ذهنیت‌ها، الهی نیست؛ ولی دارد مرتب تشکیلاتش را قوی می‌کند) و با همین قدرت بالاخره یک قریه را می‌گیرد. خدا می‌گوید: حالا که این قریه را گرفتی، حداقل همین جا مثل بهشت زندگی کن: (۵۸ بقره) ...وَقُولُوا حِطَّةٌ... بگو "استغفار! بگو همان مسیر قبلی!" این‌ها می‌گویند «حِطَّةٌ»؛ یعنی "من تشکیلات گرفتم که حکومت‌داری بکنم! نیامدم که در دنیا بهشت راه بیندازم!" خدا می‌گوید: ...وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ... من هرچه کردید را دیگر می‌بخشم، ولی این قومی که گرفتار تیه شده، دیگر حرفش «حِطَّةٌ» استغفار و بخشش و راه خدا نیست! آرمانش فقط حکومت‌داری است. هرچه خدا می‌گوید بگو «حِطَّةٌ»، این‌ها می‌گویند «حِطَّةٌ»؛ یعنی "من برای گندم و حکومت آمده‌ام!" و لذا این قوم از وعده‌های الهی بهره‌مند نمی‌شود و این می‌شود که (۵۹ بقره) فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رَجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ؛ و باز دوباره خدا حکومتشان را به هم می‌ریزد.

ما باید در اتمسفر این قوم برگزیده‌ای که قرآن دارد می‌گویند، مشارکت کنیم، نه در حرف‌های معمولی! که بگوییم موضوع، حکومت‌داری است و

۲- اصل بودن ولایت یا اصل بودن آرمان

۱-۲- مقدمه

توضیحاتی داده می‌شود که این زمینه‌ای است برای یک سؤال که در سوره مائده سؤال و جواب را خواهم گفت:

[۲۹+] در سوره مائده آیات صفحات ۱۱۵ و ۱۱۶ مربوط به «کتاب» است. کتاب؛ یعنی نقشه کلی و طرح به سمت آن آرمان و پازل دین که خدا می‌گوید: این کتاب کتاب‌های قبل را تصدیق می‌کند، ولی هرچه هستی در پازل من باش!

[۳۰-] وقتی [مسائلی مثل] طرح، جامعه، آرمان و ... مطرح بشود، خود به خود پدیده‌ی «ولایت» مطرح می‌شود؛ چون ولایت اجرای همین نقشه و طرح و آرمان است. یعنی می‌گویید قوم برگزیده، طرح و نقشه و آرمان می‌خواهد، این طرح را چه کسی اجرا بکند؟ و لذا پدیده «ولایت» مطرح می‌شود.

۱-۱-۲- کتاب، نقشه و ولی، نقشه خوان

[۳۰+] صفحات بعد (از ص ۱۱۷)، صفحه «ولایت» است؛ یعنی شما از چه چیزی رسیدی به چه چیز؟ از نقشه و طرح و آرمان رسیدی به بحث ولایت. قالب اصلی قرآن قالب «ولایت‌بسنده» نیست، بلکه اصل، آن آرمان است، حتی در سوره مبارکه آل عمران، در آیه معروف ۱۴۴ وقتی شایعه شد که در جنگ احد پیغمبر کشته شد، بعد انکار خدا می‌گوید: حالا کشته شد که شد؟ چه کار باید بکنم؟ اولاً که شایعه است، ثانیاً (۱۴۴ آل عمران) وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ... پیغمبر هم یک

رسولی بود مثل رسولان گذشته که یا مرده‌اند یا کشته شده‌اند... أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ... حالا فرضاً که پیغمبر کشته شده (دقت کنید که این زمانی است که هنوز وصی تعیین نشده) آیا شما کلاً می‌خواهید برگردید؟! نه! یعنی که اصل این **آرمان** است. این **آرمان** قرار بود جلو برود. حالا اگر «مجری» این **آرمان** از بین رفت، چه کار می‌خواهید بکنید؟! خوب ما یک مجری دیگر می‌گذاریم و دوباره این پکیج کامل می‌شود. این می‌شود **معرفت دینی**! که یک **آرمان** مهم، و یک نقشه خیلی بزرگ، یک «ولی» نقشه‌خوان هم می‌خواهد. این مسیر یک خلبان می‌خواهد. وقتی ما گفتیم **کتاب** این است، «ولی» (۴۴ مائده) ...بِمَا اسْتُخْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ... است؛ یعنی «ولی» به واسطه‌ی **نقشه‌خوانی** و خلبانی اش، «ولی» است. حالا فرض کنید خلبان مُرد، چه باید کرد؟ می‌خواهید دیگر آن راه را نروید؟! خوب باید با یک خلبان دیگر بروید!

[۳۳+] پس ما از بحث «**کتاب**» به بحث «**ولایت**» رسیدیم. برای همین در سوره مائده وقتی از جریان «کتاب» به جریان «ولایت» می‌رسد، از آیه ۶۶ مائده به بعد هم‌ه‌اش این است که: دین باید اقامه شود؛ یعنی اگر نقشه و آرمان اقامه بشود، شما یک چیزی هستید و از آسمان و زمین به شما برکات نازل خواهد شد، ولی اگر دین اقامه نشود، «لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ»؛ اصلاً هیچ چیزی نیستید! ولو یکسری احکام دارید. بعدش می‌گوید: (۶۷ مائده) يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ...

۲-۲- ولایت‌بسندهی یا آرمان‌مداری؟ هیچکدام!

[۳۴+] حالا سؤال چیست؟ تئوری «**ولایت‌بسندهی**» دارد کاملاً نضح پیدا می‌کند در فرهنگ انقلابیون؛ جریان **ولایت‌بسندهی** یعنی چه؟ یعنی در ذهن‌ها دارد این تثبیت می‌شود که "درست است که آمارهایی بالاتر از آمار جهانی در فقر و محرومیت و طلاق و فحشا داریم، درست است که مواد مخدر چنین **وضعی** دارد، درست است که اقتصاد و عدالت ما خراب است، ولی عوضش ما «**ولایت**» داریم!" این تئوری در ذهن بعضی دارد جا می‌گیرد! در صورتی که این طرف داستان یادمان نرود که اساساً **ولایت** تبع این بود که قرار است **آرمان** باشد؛ لذا گفتگوی از خود «**آرمان**» به شدت اهمیت دارد. و آن وقت گفتگو از «**ولایت**» و «**ولایت‌مداری**» در پس این «**آرمان**» خیلی اهمیت دارد؛ چون «ولی» دائم می‌خواهد نقشه‌خوانی بکند، فرماندهی بکند تا ما دنبال این آرمان‌ها برویم. این راه، «ولایت» می‌خواهد و یک نفر هم لازم دارد؛ همه نمی‌توانند حرف بزنند چراکه در آن صورت همه حرف‌ها را نمی‌شود اجرا کرد. بالاخره این داستان یک خلبان می‌خواهد؛ اما این هم نیست که ما بگوییم قرار بود برسیم به «ولایت»؛ گویا که آرمانی نبوده است! حالا که رسیدیم به ولایت، بقیه‌اش بی‌خیال! دیگر روی بقیه‌اش مانور ندهیم! در صورتی که داریم: (۲۵ حدید) لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ... باید این **آرمان** به عنوان یک آرمان مهم انجام بشود.

[۳۷-] حالا از این طرف بام [داریم که] بعضی آنقدر «آرمان‌گرا» می‌شوند که ممکن است علیه خود آرمان یک قیام‌هایی بکنند! یعنی نوع اقدام خودشان، علیه آرمان درمی‌آید. و از آن طرف بام [داریم] کسانی را که تئوری‌پردازی می‌کنند که خود رسیدن به حکومت و ولایت اصل است! انگار ما این نردبان را گذاشتیم که برسیم به مسئله سرپرستی و قیادت! در صورتی که قرآن این آیه را در همین فضا می‌گوید: (۳۱ توبه) اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ... یکسری هستند که دانشمندان‌شان را (که معلوم است آدم‌های خفنی بودند) «من دون الله»، رب قرار می‌دهند! ما نباید یک

جامعه‌ای درست بکنیم که فکر آرمان نباشد؛ این آرمان‌ها را فریاد نزنند، دنبال نکنند، برنامه‌ریزی نکنند، به حساب این که ما رسیدیم به **حکومت اسلامی** و جریان **ولایت**! درحالی که خیلی وقت‌ها اصلاً جریان «ولایت» وجود ندارد و داستان «لا رأی لِمَنْ لَا يُطَاع» است که وقتی ولایت اطاعت نمی‌شود، رأی و نظر هم ندارد، حتی اگر ولایت امیرالمؤمنین باشد.

[۳۹] امیرالمؤمنین می‌گوید: به من می‌گویند مدیریت بلد نیستی! ... مَا بَلَغْتُ الْعِشْرِينَ... هنوز ۲۰ سال نداشتم که در کار انقلاب و مدیریت بوده‌ام ... وَهَذَا أَنَا قَدْ ذَرَفْتُ عَلَى السِّتِّينَ... حالا که از ۶۰ سالگی گذشته‌ام همه این‌ها را بدم ... وَلَكِنْ لَا رَأَى لِمَنْ لَا يُطَاع^۸، ولی کسی که اطاعتی ندارد چه رأیی؟! هرچقدر هم بگوید و بخواهد.^۹

[۴۱-] پس هم ما باید حواسمان باشد که بحث «ولایت» از بین نرود، هم حواسمان باشد که به بهانه‌ی **ولایت** (چون واقعاً بهانه می‌شود)، «آرمان» از بین نرود؛ یعنی آنقدر بگوییم ولایت ولایت که کسی نگوید "آن آرمان‌ها چیست؟ حالا ما باید کجا برویم؟ چه چیز درست است؟ نقشه قرآن چیست؟" این‌ها را کسی نگوید و کسی هم نخواهد؛ کسی هم که بخواهد توی دهنش می‌زنند که "تو چرا این چیزها را می‌خواهی؟! این‌ها اقدام علیه امنیت ملی است!" مثلاً کسی مستند می‌سازد درباره اشرافیت مسئولین، بعد می‌زنند توی دهن این که تو چرا این مستندها را می‌سازی؟! نمی‌زنند توی دهن آن مسئول که تو چرا الان این جور داری زندگی می‌کنی؟!

۳- تفسیر آیه ۱۰۲ سوره مبارکه بقره

۳-۱- کار سحر؛ تصرف در قوه‌ی خیال

[۴۲] در آیه ۱۰۲ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره بودیم که گفته شد در مقابل جریان **کتاب و آرمان و اهداف**، قرآن یک بحثی را به نام «**سحر**» مطرح کرد. در آیه ۱۰۱ داشتیم: (۱۰۱ بقره) وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ... وقتی رسول می‌آید، این‌ها ... نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ... این کتاب الله را می‌اندازند پشت سرشان و تبعیت می‌کنند از سحر! ... كَانَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ (۱۰۲ بقره) وَاتَّبَعُوا... یعنی همان کسانی که کتاب الله را پشت سرشان انداختند، می‌روند و ... مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا... مقدماتش را عرض کردم که اعتقادشان این بود که حضرت موسی علیه السلام و حضرت سلیمان علیه السلام ساحرند و برای همین این نسبت را به پیغمبر ما هم می‌دادند و عصای موسی و حضرت سلیمان علیهما السلام را هم چوب سحر می‌دانستند. [در جلسه‌ی گذشته] گفتیم **هالیوود** یعنی چوب مقدس که این‌ها سینما را براساس تصرف در **قوه خیال** ساختند و کار سحر، همین است. اساساً یهودی‌ها این سینما را ساختند برای تأثیر در قوه خیال و خیال‌پردازی! و قوی کردن قوه خیال در مقابل جریان ایمان‌گرایی نبوت انبیاء که آن هم در قوه خیال تأثیر دارد. این‌ها جنگ را آوردند در قوه خیال که اتفاقاً ایمان‌گرایی از طرف رسل هم روی قوه خیال است.

۸. خطبه ۲۷

۹. [۳۹+] یک جمعی از مدیران حوزه‌های استان تهران رفته بودند خدمت حضرت آقا. خیلی از مدیران مثل شیر، مثل آدم‌های طلبکار داشتند می‌گفتند: باید حوزه این جور باشد و آن جور! بعد آقا تشکر کردند و گفتند: "این که می‌گویید باید این بشود و آن بشود، چه کسی باید انجام بدهد؟ کار که دست شماست!" یعنی مطالبات آقا را نوشته‌اند و تحویل آقا می‌دهند! خیلی وقت‌ها گیر این‌جاست؛ لذا آقا گفتند: "حُب این کارها را چه کسی باید انجام بدهد؟ همه مسئولین که همین جا هستند، حُب انجام دهید دیگر!"

۲-۳- عدم توان علم، در ردّ مسائل غیبی

[۴۵-] در جلسه گذشته مقدمه‌ای راجع به بحث **سحر و حرز و اذکار و ادعیه** داشتیم و این که آیا جایگاهی در دین دارد و اگر دارد بزرگ است یا کوچک؟ و این که جایگاه **صدق** نسبت به این‌ها چگونه است. برخی از رفقا یک استیحاشی داشتند که "این چیزها خیلی ساده‌انگاری است و این که [در روایات] گفته‌اند «شیطان» زیر ناخن است و از این طریق نفوذ می‌کند یعنی «چرک» زیر ناخن می‌رود" و از این چیزها! اما این یک ساده‌انگاری است که ما فکر می‌کنیم همه چیز را می‌دانیم! و مثلاً شیطان؛ یعنی میکروب، آیا مثلاً کم کلمه در عربی برای «چرک» وجود داشته؟! وقتی کلماتی مثل «حرز و نجس و وسخ» وجود دارد، چرا بگویید شیطان؟

[۴۶+] یکسری ساده‌انگاری‌های این مدلی در میان رفقا به خصوص کسانی که درس‌های فنی و علوم مادی خوانده‌اند هست و به خصوص با تفکر غربی قرن نوزدهمی! الان جدیدی‌ها خودشان این جوری فکر نمی‌کنند! ما با صدسال فاصله، همان تفکرات پوزیتیویستی را داریم نشخوار می‌کنیم! بعد حرف‌های صدسال پیش آن‌ها، این‌جا می‌شود فرهنگ علمی! که خودشان دیگر از این حرف‌ها نمی‌زنند، ولی هنوز بین ما هست!

۱-۲-۳- خارج بودن بعضی مسائل از حوزه شناخت علمی

[۴۷] اینکه همه شیطان‌ها و ملائکه این جوری هستند یا این که تمثّل و تجسّد مَلک چیست؟ آیا مَلک با تمثّل می‌تواند با یک انسان ارتباط پیدا کند (مثل داستان حضرت مریم)؟ بعد آیا این می‌تواند نطفه داشته باشد؟ آیا مَلک می‌تواند تجسّد پیدا کند و در قالب‌های جسمی و مادی دربیاید؟ مثل جبرئیل که به صورت «دحیه کلبی» پیش پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌آمده؛ آیا می‌تواند این‌ها اتفاق بیفتد؟ آیا مسئله‌ای به نام «اندک تجرد» ما داریم؟ چون که ذهن ما (به خصوص) مشایی (مطابق با فلسفه سینیوی) شکل گرفته است. [در تفکر مشایی] یک خط کاملاً واضحی می‌کشند و می‌گویند یکسری موجودات مادی و یکسری موجودات مجرد داریم؛ در حالی که در بعضی دیگر از تفکرات فلسفی این‌ها طیف دارد: طیف‌های مادی و اندک تجردهایی ممکن است این وسط باشد، این‌ها بحث مفصلی برای خودش دارد. کما این که در همین عالم دنیا ما نمی‌دانیم که بالاخره مرجان‌های دریایی جمادند یا گیاه؟! به خاطر این که در حالت مرزی قرار گرفته‌اند؛ مثل رنگ‌هایی که آدم نمی‌فهمد این رنگ سرخ است یا آبی؟! چون در یک طیف رنگ است؛ اگر چه برایش عدد می‌گذارند. برخی خانم‌ها اینقدر رنگ می‌شناسند برای طیف‌های کوچکتر آن هم اسم گذاشته‌اند و مثلاً می‌گویند گل بهی و بادنجانی و ...؛ ولی بسیاری از طیف‌ها هست که واقعاً آدم نمی‌داند این رنگ است یا آن رنگ؟ یا این گیاهانی که گوشت‌خوارند، معلوم نیست گیاه هستند یا حیوان؟! یا حیواناتی هستند که در لبه‌ی مرز گیاه-حیوان هستند. این‌ها طیف دارند.

[۵۰-] همانطور ما یکسری شیاطین داریم که یک جاهایی می‌پلکند! یعنی مکان دارند! و گفته‌اند اذان بگویید! اسپند دود کنید! بخور مریم بدهید! و از این چیزها [تا این شیاطین بروند]. حالا [خوب است] شما یک حرز امام جواد بنویسید [و

همراه داشته باشید] طوری که نیست! ^{۱۰} یا مثلاً گفته‌اند: اگر می‌توانید در خانه «وَرَشَان»؛ پرنده نگه دارید که این جن‌ها به آن‌ها علاقمندند و با آن‌ها بازی می‌کنند و به بچه‌های شما کاری ندارند! حالا شما یک جغرافیایی را رعایت بکنید!^{۱۱}

[۵۴-] درباره حضرت جبرئیل در تمثلی که بر حضرت مریم سلام‌الله‌علیها کرد دو جور آیه داریم: (۹۱ انبیاء) **وَأَلَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا...** که نفخ در خود حضرت مریم سلام‌الله‌علیها است و یک آیه که دارد: (۱۲ تحریم) **أَلَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا...** ضمیر در **فِيهِ**، به فرج برمی‌گردد! یعنی نفخ در فرج شده! به عبارتی ممکن است در تمثّل مَلَكِي، آبی هم وجود داشته باشد (که بزرگان به آن اشاره کرده‌اند) و ترکیب آن یک حضرت عیسی درمی‌آید که کل مدت حمل او ۷ ساعت بوده است! بعد هم [خصوصیات عجیب داشته. مثلاً] غذا نمی‌خورد؛ شفاف بوده [طوریکه] وقتی سبزی می‌خورده، از پشت پوستش معلوم بوده؛ اصلاً یک احکام عجیب و غریبی دارد و کارهایش نورم نیست. چون روح الله بوده، و از روح درست شده بوده، اهل نفخ و فوت بوده؛ مرده زنده می‌کرده و کارهای شبیه به روح می‌کرده. به آدم و پرنده فوت می‌کند و زنده می‌کند. [درنهایت] هم که به آسمان می‌رود. اصلاً موجود خاصی بوده و موجودیتش هم خاص بوده است.

[۵۶-] این بحث‌ها سر جای خودش وجود دارد اما آیا چون ما نمی‌فهمیم و علم‌زده هستیم و همه‌اش در عالم مادیات هستیم [می‌توانیم] این چیزها را انکار کنیم و بگوییم شیطانی نیست؟! حروف آثار ندارد؟! این‌ها هم بی‌سواد یک آدم است که بگوید شیطان، یعنی میکروب! این‌ها حرف‌های صدسال پیش پوزیتیویست‌هاست.

۳-۲-۲ - برخورد قرآن در شبهات علمی

[۵۶+] وقتی هم قرآن می‌خواهد سحر را معرفی بکند می‌گوید: (۶۶ طه) **...يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى؛** سحر تصرف در قوه خیال و خیال را به خدمت گرفتن است. یک مقدمه علمی بکنم و بعد ورود به بحث پیدا کنیم:

[۵۶+] قرآن اعتقاداتی را به صورت علمی دارد بیان می‌کند از طرف دشمنان! می‌بینید قرآن وسط بحث جنگ بین پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با دیگران و دعوت‌ها، ناگهان چهارتا بحث علمی از طرف دشمنان طرح می‌کند. [سؤال اینجا است که] محتوای این فکر چیست که در سور مختلف هست (در این جا هم هست)؟

[۵۷+] جریانی که می‌خواهد مخالفت بکند، نمی‌تواند که صریح وسط بیاید و مخالفت کند و بگوید: "من مخالفم! من اصلاً ایمان نمی‌آورم!" [چراکه در این صورت] می‌پرسند: "برای چه ایمان نمی‌آوری؟" پس باید ۴ تا بحث معرفتی بسازد

۱۰. [۵۰+] ما در مدرسه صدر که بودیم، بغل دفتر من حجره بزرگی بود که جن داشت و اسمش را گذاشته بودند «حجره بهان» و جن‌های بدی هم نبودند، فقط دمپایی‌ها را یک خرده جابجا می‌کردند و ...! بالاخره چون یک کمی کار ترسناک شده بود، رفتیم به آقای جاودان گفتیم، ایشان گفتند: دم در حجره بلند اذان بگویید و چند روزی که این کار را انجام دادیم، آن‌ها اسباب‌کشی کردند و رفتند!

۱۱. [۵۲-] یک بار خدمت آقای جوادی بودیم، یک طلبه‌ای آمد به آقا گیر سه پیچ داد که "این که داریم (۶۴ اسراء) ...وَسَارَ كُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ... شیطان مشارکت می‌کند در اموال و اولاد، آیا واقعاً شیطان در اولاد مشارکت می‌کند؟ دقیقاً نکاح می‌کند؟" آقا گفتند: "دیده شده دیگر". یعنی حَب می‌کند دیگر. بالاخره این نکاح اتفاق می‌افتد. من نمی‌گویم حتماً نطفه شیطان با نطفه بشر قاطی می‌شود و یک محصول مشترک پدید می‌آید، ولی بالاخره یک مشارکت‌هایی دارد و این مشارکت‌ها ممکن است تولید یکسری انحرافات در بچه بکنند. سرّ این که گفته‌اند عملیات نکاح را با یک روپوش و پتویی مخفی بکنند در روایت آمده که اگر ولدی تولید شد، متأثر از شیطان نشود! چون یکسری شیطان بی‌حیا هستند و ممکن است آن‌ها هم قصد نکاح بکنند!

که پایه‌ی این گرایش باشد. بعد می‌بینید برخوردهای قرآن کاملاً چکشی است و اصلاً علمی نیست! یعنی گویا [جریان کفر] یک حرف علمی می‌زند و برخوردهای قرآن تودهنی است!

[۵۸-] البته در جاهایی دیگر، قرآن این بحث علمی را جواب می‌دهد. مثلاً [وقتی] مطرح می‌کنند ملائکه مؤنث هستند، می‌فرماید: (۲۱ نجم) **الْكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَى**؛ برای شما پسر و برای ما دختر؟ (۲۲ نجم) **تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى**؛ چه قسمت کردن ناعادلانه‌ای! که بعضی این را در فضای فکاهی می‌خوانند و ترجمه می‌کنند؛ کأنّ می‌گوید: "اِهه، زرنگ‌ها را شما برمی‌دارید و تنبل‌ها را به ما می‌دهید؟!" در حالی که بحث کاملاً علمی است و آن بحث این است که می‌فرماید "شما ملائکه را دختر می‌نامید" و این را وسط یک درگیری، بیان می‌کند. (می‌خواهم بگویم همه‌ی این نوع گرایش‌ها و رفتارها، پشتوانه‌های معرفتی دارد.) درواقع [وقتی می‌گویند ملائکه انثی هستند] دارد **قاعده** می‌گذارد که "عالم آن سویی و خدایی «منفعل»، و عالم این طرف «فعال» است؛ یعنی این جور نیست که عالم آن طرف واقعی باشد و برای خودش کارکردهایی داشته باشد و فعال باشد؛ اگر هم دم و دستگاه ملائکه و جبرئیل و خدا وجود دارد، دستگاهی منفعل از فضای این طرف است!" [۶۱-] «أُنْثَى» یعنی **إِنْفَعَلَ**. وقتی می‌گویند ملائکه مؤنث هستند، یعنی می‌خواهند این تئوری را تکمیل بکنند که چیزی که پیش خداست، «مؤنث» و «منفعل» است نسبت به این عالم «فعال»؛ پس آن عالم، «منفعل» از این عالم ماده است. این تفکر تحت عنوان «**مؤنث بودن ملائکه**» مطرح می‌شود.^{۱۲}

[۶۱+] می‌خواهد بگوید: "ما حرف پیغمبر خودمان را گوش می‌دهیم و حرف پیغمبر شما را گوش نمی‌دهیم. اصلاً ما توی پازل پیغمبر شما بازی نمی‌کنیم." بعد خدا را که شأن‌های مختلف دارد در یک شأنی معنی می‌کند و کار علمی می‌کند و در آن را می‌بندد، می‌گوید: (۱۷ مائده) **...إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ...** (هو ضمیر فصل است)؛ اگر خدا شأنی دارد، پیغمبری دارد و ... می‌آید این‌جا گیر می‌کند و این‌جا دیگر این پیغمبر ماست! این انسان کامل ماست و دیگر گیر افتاده. [در مقابل] قرآن می‌گوید: (۱۷ مائده) **لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ...** ، (۷۳ مائده) **لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ...** اگر این جوری ترتیب را بچینی که خدا ولد دارد؛ یعنی [چیزی هست که] از خدا جداست [و این شدنی نیست چراکه خدا بسیط است]. قرآن جواب این‌ها را گاهی با تو دهنی و گاهی با بحث علمی می‌دهد، مبنی بر این‌که این فعالیت علمی می‌خواهد نتایج ایمانی به بار بیاورد.

۳-۲-۱- جواب سرپایی قرآن به حرف جلویی جریان انحرافی و جواب اصلی به حرف اصلی عقب نگه

داشته شده

[۶۲+] وقتی می‌گویند (۸۰ بقره) **...لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً...** ما که جهنم نمی‌رویم و اگر هم برویم در می‌آییم! و بحث شفاعت را مطرح می‌کنند، قرآن جواب می‌دهد: (۸۷ مریم) **لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا؛** تو

۱۲ . [۶۰-] همین بحث وقتی در یک منطق دیگری می‌رود، اسمش می‌شود «بسط تجربه نبوی» (که سروش مطرح کرد)؛ همین بحث در انیمیشن وارد می‌شود و اسمش می‌شود: «کوکو» که یکی از انیمیشن‌های جدی است؛ فیلم‌نامه‌اش فوق‌العاده است و اسکار گرفت. این انیمیشن را با این زاویه نگاه بکنید. [می‌بینید در این فیلم] عالم مردگان تحت تأثیر فکر این عالم است. این عالم اگر به آن فکر نکنند، آن عالم به محو نهایی می‌رسد! یعنی آن عالم منفعل از این عالم است!

عهد شفاعت از کجا گرفته‌ای؟! [درواقع] طرح بحث علمی **شفاعت** از سوی آن جریان انحرافی، برای یک نکته دیگری است.

[۶۳-] ذیل آیات سوره‌ی مبارکه‌ی آل عمران گفتیم که [جریان انحرافی] یک حرفی را عقب نگه می‌دارد و یک حرفی را جلو می‌آورد. اگر چه قرآن ممکن است جواب‌های سرپایی برای این حرف‌های جلویی بدهد، ولی در اصل به آن عقب‌ها می‌زند. دارد: (۱۵۴ آل عمران) ... يَطْنُونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ... این‌ها بعد از شکست در احد یک گمان جاهلی پیدا کردند: ... يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ...؛ یعنی آیا ما «اختیار» داریم؟! «**شبهه‌ی اختیار**»! قرآن اول سرپایی یک جوابی می‌دهد که ... قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ... همه چیز دست خداست. بعد می‌گوید: ... يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ... این‌ها یک چیزی را [پشت سر] نگه می‌دارند و یک چیز دیگری می‌گویند! اصل حرف این‌ها این است که ... يَقُولُونَ لَوْ كَانَتْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا...؛ اگر ما جریان حق بودیم نباید شکست می‌خوردیم! این‌ها این شبهه را دارند ولی نمی‌گویند و یک شبهه دیگری را مطرح می‌کنند که وضعیت **جبر** و **اختیار** و **قضا** و **قدر** در عالم چه مدلی است؟! ولی [در واقع] شبهه‌اش این نیست.

۳-۲-۳ - علم مالی کردن گرایشات فراغنه توسط ملأ

[۶۴+] در این بستر که دارد بحث علمی را دارد طرح می‌کند، [جا دارد تذکر دهیم و] قبلاً هم گفتیم ما **ملائی** داریم که کارشان **علم مالی کردن** گرایشات فراغنه است. فرعون‌ها، «ملاء» دارند و این ملأ انواع و اقسام دارند. این‌ها گروه‌هایی هستند که نشسته‌اند و دارند توجیه می‌کنند. فرعون به آن‌ها دستور می‌دهد که این را برای من تئوریزه کن و بیار بیرون! بعد این موضوع می‌افتد دست نظام‌های جهانی و پولی و مالی، و بعد تئوری‌های آن در می‌آید و بعد هم در دانشگاه اقتصاد ما تدریس می‌شود و بعد هم می‌شود **علم**! این علم مالی شده‌ی کاری است که قرار است انجام بشود. خیلی وقت‌ها این حرف‌ها را مهندس‌جماعت نمی‌فهمد؛ چون در علوم مهندسی انگیزه‌ای برای علم مالی کردن نیست. فوئش می‌خواهد یک ساختمان یا یک برج بسازد، یا مهندسی خاک می‌خواهد بکند. این کار در این حوزه خیلی لزومی ندارد؛ ولی در **علوم انسانی** و **اقتصاد** و **علوم اجتماعی** پر است از این حرف‌ها! یکسری قلم‌به‌دستی‌هایی هستند که یا خودشان مزدورند، یا در آن پازل دارند بازی می‌کنند. اصلاً **مدیریت جریان علم** در دنیا یعنی همین! امروزه هم اگر در سیاست بخواهد یک اتفاقی بیفتد، باید یک آقایی و یک جریانی (که نام نمی‌برم)، **مدیریت جریان علم** بکند. این «**طیف**» باید تأیید کنند تا آن تئوری بشود کتاب درسی! اصلاً **مدیریت جریان علم** می‌کنند که چه علمی با چه **text** و با چه روشی بیرون بیاید تا بشود کتاب درسی!

[۶۶+] در زمان امام سجاد^{علیه‌السلام} هم می‌بینی مدینه ۴ تا فقیه دارد و امام سجاد^{علیه‌السلام} یکی از آن‌ها هم نیست! اصلاً امام سجاد^{علیه‌السلام} منبر ندارد! حرف‌های درسی را هم، همین ۴ تا باید بزنند! کتاب‌ها را همین‌ها می‌نویسند و منبرها را همین‌ها می‌روند. ائمه اینقدر محجورند که وقتی ابن عباس کنار امام حسین^{علیه‌السلام} است و کسی می‌آید سؤال می‌کند و امام حسین^{علیه‌السلام} می‌آیند جوابش را بدهند، سؤال‌کننده خطاب به امام می‌گوید: "از شما سؤال نکردم، از این علامه [منظور ابن عباس] سؤال کردم!"

[۶۷] حواستان باشد که جریان علم، مدیریت شده می‌آید. ملاء، چهره‌ها و فرعون‌ها یکی از کارهایشان این است که تئوری‌سازی بکنند. این قدم آخر شیطان است که (۱۶۹ بقره) إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ قدم‌های آخر شیطان، تئوری‌پردازی است که بیاید این بحث‌ها و حرف‌ها را تئوریزه بکند.

این‌ها فضاهای علمی طراحی شده از طرف بنی اسرائیل است که سه تئوری است: ۱- خدا ولد دارد. ۲- ملائکه مؤنث هستند. ۳- ما شفاعت داریم و اگر هم جهنم برویم با این فرمت می‌رویم که (۸۰ بقره) لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَّعْدُودَةً...

[۶۸-] همه این حرف‌های علمی را می‌توان جواب علمی داد و قرآن هم گاهی جواب علمی می‌دهد؛ ولی ماجرای این‌ها واقعاً ماجرای علم نیست، برای همین قرآن نوعاً در موضع جواب نمی‌دهد و در جاهای دیگری حتماً جواب می‌دهد. چون این‌جا موضع علم‌پردازی نیست که بخواهد قرآن در آن موضع، بحث علمی بکند.

۳-۳- سیاست تفریق در خانواده

۳-۳-۱- کار جدی شیطان، برای اختلاف در خانواده (اولین سلول اجتماعی)

[۶۸+] جریان سحر و پدیده سحر و سحر در مقابل نبی یک نکته‌ای دارد. [برای یافتن نکته باید دقت کرد که] ایمان چه جور آمده تا در مقابل ماجرای سحر صفا‌رایی کند؟! یک بُعدش این است که: آن چیزی که قرآن برای اولین یاخته‌های جامعه‌شناسی می‌پسندد، سلول‌های خانواده است؛ چون قرآن براساس پیوند سلول‌ها حرکت می‌کند و نقشه‌ها را براساس پیوند می‌خواهد جلو ببرد. قرآن در همه این اتفاقاتی که می‌تواند براساس سحر بیفتد می‌گوید: این ملائکه‌ای که آمده بودند آموزش بدهند، (۱۰۲ بقره) ...يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ... این‌ها را خود خدا فرستاده بود و این‌ها مجبور شدند در اسلحه‌خانه‌ها را باز کنند و به مردم کُلت بدهند. آمدند یکسری کار به مردم یاد بدهند نه این که سحر یاد بدهند! دیدند آنقدر نوشته‌های سحر دست مردم افتاده، آمدند دست ملت کُلت دادند. گاهی خدا را هم مجبور می‌کنند کارهای عجیب و غریب بکنند! یعنی گاهی بشر کاری می‌کند و خودش را در معرض یک امتحان‌هایی قرار می‌دهد که انگار خدا کارهایی را می‌کند که نباید بکنند! و دست هر کسی یک کلت داده، ...وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ... به مردم می‌گفتند درست است که من به دستتان کلت دادم ولی حواستان باشد که این کلت را توی مخ همدیگر نزنید! از این استفاده‌های ناشایست نکنید! من مجبور شدم این چیزها را بگویم. حالا مردم هم همه اوراق سحر را بیرون آوردند، اوراقی که این دو ملک هم آورده بودند، بیرون آوردند و دیگر شیر تو شیر شده بود! حالا از درون همه این آموزه‌ها که می‌شد با آن‌ها هزار تا کار کرد، این‌ها می‌آمدند چه چیزی از این آموزه‌ها را یاد می‌گرفتند؟ ...فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ... کاری که بین زن و شوهر بتواند اختلاف ایجاد کند؛ یعنی در میان همه کارهایی که با این آموزه‌ها می‌توانستند انجام بدهند، این دیوانه‌بازی را یاد گرفتند! این به خاطر چیست؟

[۷۲-] می‌خواهم عرض کنم که هر موقع خانواده‌ای به اختلافات خانوادگی جدی می‌رسد، (نمی‌خواهم بگویم سحر می‌شود! البته بد نیست آدم صدقه بدهد، قربانی بکند،) ولی شیطان در یک پازل جدی دارد بازی می‌کند. [در صورت اختلافات جدی، شخص] بداند شیطان دارد [به صورت] جدی ورود پیدا می‌کند برای این که خود شخص و خانواده‌اش را

به هم بریزد و [در نهایت] هم، جامعه‌ای را به هم بزند تا صف‌آرایی خاصی بتواند در مقابل راه پیغمبر انجام بدهد. اختلاف، طلاق، جدایی و تفرقه در اولین سلول اجتماعی ما که سرطانی می‌شود (نه در دعوای عادی زن و شوهری) این‌ها در پازل اصلی **سحر ساحران و شیطنت بنی‌اسرائیل و جریان‌سازی در مقابل خدا** قرار می‌گیرد. لذا این بنی‌اسرائیل در میان همه آموزه‌ها به همین گیر دادند! به این نکته با نگاه دقیق و عنایت نگاه کنید!

۲-۳-۳ - تفریق، در مقابل توحید

[۷۴-] بارها عرض کرده‌ام منطق **تفریق** دقیقاً در مقابل منطق **توحید** است. قرآن به اندک بهانه‌ای می‌خواهد [آدم‌ها را به هم] بچسباند؛ تحت عنوان اخوت، عشیره، زن و شوهر، و لذا وقتی به آخرالزمان می‌رسیم «کثر الطلاق» است؛ کلاً ارتباطها از بین می‌رود؛ ارتباطهای همسایگی، ارتباطات دوستی، ارتباطات خانوادگی از بین می‌رود. الان ما در عصر ارتباطات هستیم، ولی اتفاقاً عصر بی‌ارتباطی است! آدم‌های فردی بدون هیچ ارتباطی با یک نهاد اجتماعی. در همین عصر اطلاعات و ارتباطات، اتفاقاً در عصر بی‌اطلاعاتی و بی‌ارتباطی هستیم؛ نه خیلی اطلاعاتی دست کسی هست؛ (یعنی اطلاعات خیلی مشوه است) و نه کسی با کسی ارتباط دارد! مگر در فضاهای مجازی که واقعاً فضای ارتباطها نیست.

۳-۳-۳ - تفریق بین زن و شوهر با تأثیر سحر در قوه‌ی خیال

[۷۵-] **قوه خیال** کاری می‌کند که خیلی راحت می‌تواند بین زن و مرد تفرقه بیندازد. کار سحرآمیز تأثیری که می‌تواند بگذارد، در قوه خیال است. طرف می‌تواند برود بین زن و شوهر تفرقه بیندازد با تأثیری که در قوه خیال آن‌ها می‌گذارد. این جریان در مقابل جریان ایمان‌گرایی هم هست که باید [در جلسه‌ی آینده] توضیح بدهم؛ چون ما یک چیز جدی در مناسبات اخلاقی‌مان داریم به نام «**تطهیر قوه خیال**»؛ **ایمان‌گرایی** و استفاده خوب از قوه خیال.

[۷۶-] سفت حواستان را بدهید به زندگی خانوادگی و از کوچکترین اختلاف به سادگی نگذیرید و آن را حل کنید! پایه‌های زندگی را محکم نگه دارید! صلح و سازش بکنید! گاهی اوقات بگذرید! [دعواها را] کش ندهید؛ اگر هم احتمال می‌دهید کسی وردی خوانده، صدقه بدهید! گوسفندی بکشید! البته پیش مشاور امین هم بروید! خدایی زندگی بکنید! حواستان هم باشد که این نقطه‌ای است که شیطان می‌زند! این از نقاطی است که شیطان از آن دست برنمی‌دارد.

۴-۳ - تأثیر داشتن سحر و ...، اما در چنبر الهی بودن همه‌ی این‌ها

[۷۷-] [۱۰۲ بقره] ...فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ... می‌خواهد بگوید این‌ها در چنبر قدرت خداست؛ این «**إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ**»ها و «**إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ**»ها در قرآن می‌خواهد بگوید این‌ها واقعاً اثر دارند ولی در چنبر اذن الهی هستند. شما با خدا باش! خدا این‌ها را حل می‌کند؛ مثلاً می‌گوید: (۷ اعلی) **سَنُقَرِّبُكَ فَلَا تَنسَى؛ (۸ اعلی) إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ...** من بر توی پیغمبر قرآن می‌خوانم و در چنبر قدرت الهی است که تو فراموش نمی‌کنی و گرنه اگر به خودت باشد، فراموش می‌کنی. این خدایی و به نام خدا زندگی کردن، لطف‌های خاص و ویژه‌ی خودش را دارد. به نام اهل بیت زندگی کردن، اهل بیتی زندگی کردن، روضه خواندن، حدیث کساء خواندن تا یک حدی زندگی‌ها را از تفرقه‌ها بیمه می‌کند.

[۷۹-] شرطه الخمیس به کسانی می گفتند که پاکار همه چیز می ایستادند، و می گفتند: "تو فقط ما را ببر بهشت!" مثل مقداد و سلمان و ابوذر و صعصعه بن صوحان. صعصعه بن صوحان یک وقتی روی صندلی می نشیند، صندلی می شکند و او می افتد و سرش می شکند، بعد حضرت سرش را می بندند و می گویند: "خدا را شکر که خدا شیعیان ما را وقتی کار بد می کنند همین دنیا گوششان را می گیرد." صعصعه می پرسد: "مگر من چه کار کردم؟" حضرت می گویند: "بسم الله نگفتی و روی صندلی نشستی!" تو فکر کردی نشستنی یک جای سفت و خوب سفت است دیگر! اگر سفت است چون خدا می خواهد سفت باشد وگرنه این مثل آب شل است.

[۷۹+] طلبه ای درس مرحوم سید مرتضی علم الهدی دیر می رسیده، سید از او می پرسد: "چرا دیر می رسی؟" می گوید: "آن طرف دجله بلم نیست و چون منتظر می شوم بلم بیاید دیر می رسم." سید یک چیزی توی کاغذ می نویسد و می گوید: "این را دست بگیر و پایت را روی آب بگذار و بیا!" یک مدتی پایش را روی آب می گذاشته و می آمده، یک بار با خودش می گوید: "این چیست که سید نوشته؟! و وقتی باز می کند می بیند نوشته: «بسم الله الرحمن الرحیم» می گوید: "همین!" و بلافاصله توی آب فرو می رود. «همین» ندارد! این نام خداست دیگر! اگر آب سفت است چون خدا می خواهد. پس توسل به اهل بیت کنید و به اهل بیت و راهی که قرآن آورده خوش بین باشید!

[۸۰+] آقای اراکی تعریف کرده اند که مرحوم آشیخ عبدالکریم حائری، مؤسس حوزه می گفتند: ما داشتیم با یکی از دوستان به کوفه می رفتیم، به من گفت: "به آن تشییع جنازه برویم!" من پرسیدم: "او را می شناسی؟" گفت: "نه! من خوابش را دیده ام." پرسیدم: "چه خوابی؟" گفت: "من خواب دیدم که این [شخص] را دارند به برهوت می برند (برهوت جایی است که کفار را می برند). او به ملائکه گفت: "اگر من را می خواهید ببرید برهوت ببرید، فقط از امیرالمؤمنین یک سؤال بکنید، جوابش را به من بدهید؛ [پرسید] که اگر من رفتم برهوت و کفار من را مسخره کردند که تو هم اینقدر سنگ علی را به سینه می زدی آمدی این جا! اگر من خیط شدم چه جوابی بدهم؟" همان موقع ندا آمد که ببریدش وادی السلام!" (وادی السلام جایی است که مؤمنین را می برند).

خلاصه خوش بینی به اهل بیت و راه و زندگی خدایی باعث می شود خیلی از این تفرقه ها بین دوستان و اعضا و زن و شوهر برداشته شود. اگر تفرقه ای اتفاق افتاد بدانید یک جایی اشتباه کردید!

صلوات!